



سال نهم - شماره ی سی و دوم - پاییز ۱۳۹۸

صص ۳۲-۱

ارائه مدلی عمومی برای محله جرم خیز

مصطفی اجتهادی^۱، صلاح‌الدین قادری^۲، فرشید خضری^۳

چکیده

وجود نظریه‌ها و مطالعات متعدد درباره جرم در سطح محله به‌رغم داشتن نقاط مثبت دچار نوعی تقلیل‌گرایی و ابهام هستند. بسیاری از این مطالعات در بررسی جرم به عوامل یکی از حوزه‌ها مانند اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و محیطی توجه کرده‌اند و قادر به مطالعه نظام‌مند جرم در سطح محله نبوده‌اند. همچنین نظریه‌ها و مطالعاتی که سعی کرده‌اند مدلی ترکیبی تر برای مطالعه جرم در سطح محله ارائه دهند بازهم به‌خوبی قادر به ترکیب سطوح و ابعاد مختلف نبوده‌اند. هدف این مقاله ارائه مدلی چندبعدی و چندسطحی با تأکید بر عوامل و سازوکارهای علی برای توضیح جرم در سطح محله است. این مقاله بدون اینکه ادعای ارائه نظریه داشته باشد تلاش می‌کند با مرور فشرده نظریه‌های موجود در ابعاد اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و محیطی و ترکیب آن‌ها مدلی عمومی برای مطالعه جرم در سطح محله ارائه دهد. مقاله می‌کوشد توان تبیینی و توضیحی مطالعات حوزه محله و جرم را بالا ببرد. میزان موفقیت این هدف مشروط به آزمون این مدل با استفاده از داده‌های درون و بین محله‌ای و همچنین نقد آن توسط محققان این

m.edjtehadi@gmail.com

۱- دانشیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه شهید بهشتی

salahedin.gh@gmail.com

۲- استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه خوارزمی

farshidkhezri@gmail.com

۳- دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول)

تاریخ پذیرش: ۹۸/۴/۶

تاریخ وصول: ۹۸/۱/۱۴

حوزه است. مدل ارائه‌شده در این مقاله مدلی چندبعدی و چندسطحی است به‌گونه‌ای که تلاش شده ویژگی‌های بیرونی و درونی محله همراه با قدرت عاملین جمعی و فردی را برای تبیین و توضیح جرم ترکیب کند.

کلید واژه‌ها: محله، محله جرم‌خیز، ساختارهای بیرونی محله، ویژگی‌های ساختاری محله، عوامل و سازوکارهای علی

مقدمه و بیان مسئله

پژوهش‌های بسیاری به بررسی جرم و عوامل مؤثر بر آن در سطح محله پرداخته‌اند. علی‌رغم ادبیات ارزشمندی که در این حوزه تولیدشده است ابهام‌ها و کاستی‌های فراوانی هنوز وجود دارد. نخست، یکی از ابهام‌ها مهم در این حوزه درباره خود مفهوم «محله»^۱ است. محققان از رشته‌های مختلف هرکدام به بعد یا ابعادی از این مفهوم پرداخته‌اند و تاکنون تعریفی جامع از محله با توجه به ویژگی‌های آن‌ها در شهرهای معاصر ارائه نکرده‌اند؛ بنابراین پرداختن به این مسئله که در شهرهای معاصر، محله به چه چیزی اشاره دارد حائز اهمیت است.

یکی دیگر از کاستی‌های این حوزه، رویکرد پژوهش‌های نظری و تجربی موجود در ارتباط با محله و جرم است. بسیاری از پژوهش‌ها - به‌رغم داشتن نقاط مثبت و ارائه نوآوری‌ها گسترده - تنها به بررسی یک یا چند عامل در حوزه‌های مختلف و رابطه آن با جرم در محله پرداخته‌اند و تبیینی نظری و جامع از رابطه آن‌ها ارائه ندادند (پروین و درویشی فرد، ۱۳۹۴؛ فرهادی خواه و رجایی، ۱۳۹۷؛ ۱۳۹۷؛ کلانتری و دیگران، ۱۳۹۸؛ صالحی و دیگران، ۱۳۸۹). همچنین پژوهش‌هایی که سعی کرده‌اند مدلی نظام‌مند از رابطه بین ویژگی‌های ساختاری محله و جرم ارائه‌دهنده، نیز ارائه مدلی چندبعدی و چندسطحی با تأکید بر عوامل علی و سازوکارهای آن را در دستور کار خود قرار ندادند (بنی فاطمه و دیگران، ۱۳۹۱؛ قادری، ۱۳۹۲؛ ارشد و درویشی فرد، ۱۳۹۳؛ مصطفایی و

دیگران، (۱۳۹۷)، لذا ارائه مدلی چندبعدی و چندسطحی با تأکید بر عوامل و سازوکارهای علی و فرایندهای محله نیز حائز اهمیت است.

مسئله مهم دیگری که در این حوزه به آن توجه اندک شده است، سطوح دیگری از تحلیل، مانند عوامل علی، فرایندها و سازوکارهای سطح شهر و جامعه کل است و اینکه چگونه آن‌ها بر محله‌ها تأثیر می‌گذارند و در نهایت منجر به جرم‌خیز شدن محله‌ها می‌شوند. چراکه محله‌ها، نظام‌های مستقل از نظام شهری و جامعه نیستند. آن‌ها از نظام شهری و جامعه بسیار تأثیر می‌پذیرند؛ بنابراین ضروری است که به این موضوع پرداخته شود و توضیح داده شود، این عوامل چه تأثیری بر جرم‌خیز شدن محله‌ها دارند و نحوه تأثیرگذاری آن‌ها چگونه است؟

از دیگر ابهام‌های این حوزه این است که چه سازوکارهای علی در میان است یا به عبارت دیگر ویژگی‌های ساختاری بیرون و درون محله که سبب جرم‌خیز شدن محله می‌شوند، کدامند و چگونه یا با تضعیف چه سازوکارهایی محله را جرم‌خیز می‌کنند؟ به نظر می‌رسد یکی از سازوکارهای مهم علی در این زمینه «کنترل اجتماعی غیررسمی»^۱ است؛ اما در همین زمینه بسیاری از پژوهش‌ها منطبق اعمال کنترل اجتماعی در محله‌های شهرهای معاصر که از انبوهی از جمعیت برخوردار هستند را به رسمیت نشناخته‌اند و گمان می‌برند که هنوز هم محله‌ها مانند محله‌های جوامع سنتی می‌توانند کنترل اجتماعی را اعمال کنند و بدین طریق نظم اجتماعی را حفظ کنند. مهم است که به این مسئله پرداخته شود که تحت چه شرایطی کنشگران جمعی و فردی در محله‌ها می‌توانند کنترل اجتماعی را اعمال کنند و دیگر اینکه ماهیت کنترل در این محله‌ها چیست؟ از این‌رو به نظر می‌رسد - علی‌رغم وجود یک وفاق نسبی در میان پژوهشگران این حوزه مبنی بر تأثیرگذار بودن برخی از سطوح بنیادین زمینه‌های اجتماعی - درباره چگونگی تأثیرگذاری این سطوح و سازوکارهای آن و نیز درباره ماهیت این سازوکارها و فاقی میان پژوهشگران وجود ندارد.

1. Informal social control

با توجه به کاستی‌ها و ابهام‌های که به آن‌ها اشاره شد، ضروری است با استفاده از ادبیات محله جرم‌خیز در حوزه‌های مختلف مدلی نظام‌مند برای تبیین نظری محله جرم‌خیز ارائه نمود. از این رو هدف این مقاله ارائه مدلی نظام‌مند با تأکید بر سطوح و حوزه‌های مختلف است. ارائه این مدل به شناخت اینکه چرا محله‌ای جرم‌خیز می‌شود کمک می‌کند و می‌تواند راهنمای پژوهش‌های تجربی در این حوزه باشد. لذا هدف دقیق‌تر مقاله ارائه تبیینی نظری برای پاسخ به این پرسش‌ها است: محله با تأکید بر محله‌ها در شهرهای معاصر، چیست؟ محله با سطوح دیگر به‌ویژه شهر و جامعه‌ای که در آن واقع شده است چه رابطه‌ای دارد؟ این سطوح چگونه می‌توانند بر جرم‌خیز شدن محله تأثیر بگذارند؟ در سطح محله چه عوامل و سازوکارهایی در میان هستند که منجر به جرم‌خیز شدن محله می‌شوند؟ ماهیت سازوکارهای اجتماعی حفظ نظم در محله‌های شهرهای جهان معاصر چگونه است؟

پیشینه نظری محله و محله جرم‌خیز

مفهوم محله: اگرچه در میان صاحب‌نظران در مورد تعریف محله وفاقی وجود ندارد، اما چندین موضوع اصلی هست که در مورد آن وفاق پدید آمده است: نخست اینکه، محله منطقه جغرافیایی کوچکی است در درون یک منطقه جغرافیایی بزرگ‌تر که در آن مردم برای زندگی سکنی گزیده‌اند. دوم، در محله زندگی جمعی وجود دارد که از شبکه‌ها و نهادهای اجتماعی شکل می‌گیرد. در این معنا محله از شبکه‌های روابط اجتماعی افرادی شکل می‌گیرد که در آن محله در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند و درک مشابهی از زندگی جمعی آن محله و علائق مشترکشان دارند. سوم، برخی از محله‌ها سنت‌های دیرپایی دارند که برای کسانی در آن محله‌ها زندگی می‌کنند، هویت همانند پدید می‌آورند (بوریسک و گرازمیک،^۱ ۱۹۹۳؛ سامپسون،^۲ ۲۰۱۲).

1. Bursik and Grasmick
2. Sampson

از آنجاکه در سده اخیر تلاش‌های گسترده‌ای برای تعریف محله صورت گرفته است و هر یک از این تعاریف‌ها به جنبه یا جنبه‌هایی از محله اشاره دارند، بنابراین بررسی و بازنگری این تعاریف امری است ضروری. پارک و بورگس^۱ (۱۹۲۵) بنیاد جامعه‌شناسی شهری را با تعریف اجتماع‌های محلی به‌مثابه «مناطق طبیعی» پی‌ریزی کردند. آنان محله را به‌مثابه «مجموعه‌ای از مردم و نهادهایی که منطقه فضایی خاصی را اشغال نموده‌اند و توسط مجموعه‌ای از نیروهای بوم‌شناختی، فرهنگی و سیاسی مشروط شده‌اند» (۱۹۷۲) تعریف می‌کنند. ساتلز^۲ (۱۹۷۲) در بررسی‌های خود به این نتیجه رسید که محله‌ها واحدهای بوم‌شناختی هستند و این واحدها در زنجیره‌ای سلسله‌مراتبی از مجموعه‌های بزرگ‌تر قرار دارند. این واحدها هویت خود را در رودرویی با واحدهای اجتماعی دیگر پیدا می‌کند. از این رو ساتلز در تعریف محله بر سازوکارهای فرهنگی تأکید می‌کند و می‌نویسد: محله‌ها گروه‌های مسکونی هستند که هویت خود را در رودرویی با دیگران محله‌های تعریف می‌کنند. ساکنان محله خود را از گروه‌های بیرونی مانند گروه‌های طبقاتی و قومی متمایز می‌کنند البته این بدان معنا نیست که آن‌ها در درون خودشان یکپارچه‌اند و تمایزهای هویتی میان اعضایشان وجود ندارند. در این معنا محله اجتماع اسکان یافته‌ای است که حسی برتر و فراتر از مکان فیزیکی خوددارند. بر این پایه ساتلز از «محله حفاظت‌شده»^۳ یاد می‌کند. مفهوم محله حفاظت‌شده ناشی از درک تهدید و تهاجم نیروهای بیرونی است. از این لحاظ محله از منظر رابطه‌ای که با محله‌های دیگر دارد تفاوت دارد قابل درک است و هویت اجتماعی آن می‌تواند از سوی تهدیدها و تهاجم‌های بیرونی تقویت شود.

از نظر گوتیندر و هاچیسون^۴ (۲۰۱۱) «محله می‌تواند به‌مثابه محیطی اجتماعی فضایی^۵ تعریف شود جایی که روابط اولیه بین ساکنان برقرار است. اگر این ارتباط صمیمی یا

1. Park and Burgess
2. Suttles
3. Defended neighborhood
4. Gottdiener and Hutchison
5. socio-spatial environment

روابط اولیه غایب باشد، مانند زندگی در بلوک‌های مسکونی در شهری بزرگ، جایی که ساکنان آپارتمان ارتباط کمی با یکدیگر دارند ما به‌سختی می‌توانیم چنین آرایشی را «محل» بنامیم» (۱۹۹). کازاردا و جانویتز^۱ (۱۹۷۴: ۳۲۹) نیز اجتماع محلی را به‌مثابه «نظامی پیچیده از دوستی، خویشاوندی و شبکه‌های آشنایی و پیوندهای انجمنی که ریشه در زندگی خانوادگی و فرایندهای اجتماعی شدن مداوم دارد» تعریف می‌کنند.

سامپسون (۲۰۰۶ و ۲۰۱۲) مفهوم محله را به لحاظ فیزیکی و فضایی به‌جای اجتماعی تعریف می‌کند. به لحاظ نظری محله را به‌مثابه فضایی جغرافیایی از جامعه بزرگ‌تر در نظر می‌گیرد که شامل ساکنان و نهادهای است که ویژگی‌های اجتماعی متمایزی دارند. در این معنا محله‌ها به لحاظ ویژگی‌های اجتماعی-اقتصادی از هم دیگر متمایز هستند. این تعریف ویژگی عمومی محله‌ها را از شهرهای باستان تا به امروز روشن می‌کند، آن‌ها واحدهای تحلیلی به‌طور هم‌زمان بااهمیت اجتماعی و فضایی هستند. اگر هیچ تمایز بوم‌شناختی (خوشه‌بندی) توسط ویژگی‌های اجتماعی وجود نداشته باشد، هیچ محله‌ای به لحاظ معنای اجتماعی آن وجود ندارد. همچنین سامپسون محله‌ها را به‌گونه‌ای در نظر می‌گیرد که در مناطق و اجتماع‌های بزرگ‌تر جای گرفته‌اند که توسط کنشگران نهادی و سازمان‌های اداری به رسمیت شناخته شده‌اند. این جهش مفهومی از محله از پنداشت محله به‌مثابه اجتماعی‌های محلی باوجود روابط صمیمی و عاطفی قوی که ویژگی گروه‌های اولیه است اجتناب می‌کند و ترکیب عمل کردن اعتماد و تمایل به اشتراک گذاشته شده برای مداخله را برجسته می‌کند.

قادری (۱۳۹۴) نیز با بررسی تعاریف محله بین محله و واحد همسایگی تمایز قائل می‌شود. در برداشت از محله به‌عنوان واحد همسایگی محله یکی از واحدهای تقسیمات شهری است. در این برداشت نگاهی صرفاً عملکردی به فضا و ازجمله ساختارهای کالبدی و اجتماعی مانند محله شده است. محله در معنای «واحد همسایگی» با تهیه طرح جامع تهران در سال ۱۳۴۷ خورشیدی وارد زبان شهرسازی ایران شد، در آن طرح

1. Kasarda and Janowitz

بیان شده است که هر واحد همسایگی یک «مجتمع زیستی» است متشکل از ۱۰۰۰ خانوار یا ۴ تا ۵ هزار نفر جمعیت که در فضایی به شعاع ۵۰۰ متر و وسعتی در حدود ۷۵ هکتار اسکان یافته‌اند.

لذا می‌توان محله به‌مثابه فضایی جغرافیایی در مقیاس‌های کوچک و بزرگ از جامعه بزرگ‌تر با ویژگی‌های فیزیکی و اجتماعی تعریف کرد که شامل ساکنان و نهادهای است که از هم متمایزند. این فضا هم توسط ساکنان محله‌ها مورد ادراک واقع می‌شود و هم توسط کنشگران نهادی و سازمان‌های اداری به رسمیت شناخته می‌شود. هرچند که ممکن است در برخی از مواقع مرزهای به رسمیت شناخته‌شده محله توسط سازمان‌های رسمی با مرزهای ادراکی که توسط ساکنان درک می‌شود متمایز باشند. همچنین در میان ساکنان محله تعاملات و روابط اجتماعی در جریان است که می‌تواند از جنس روابط اولیه باشد یا نباشد. آنچه مهم است این است که ساکنان محله یا بخش‌های از آن باید برای مسائلی که به‌صورت جمعی با آن مواجه می‌شوند به هم اعتماد داشته باشند تا بتوانند به‌صورت جمعی مداخله کنند. اعتماد و تمایل برای مداخله که هم می‌تواند از روابط اولیه (قوی) برخیزد و هم روابط ثانویه (ضعیف) منطبق روابط اجتماعی در شهرهای معاصر را به رسمیت می‌شناسد.

محله جرم‌خیز: پرسشی که در این مرحله به آن پرداخته می‌شود این است که چرا و چگونه برخی از محله‌ها جرم‌خیز می‌شوند. بررسی ادبیات این حوزه نشان می‌دهد که پژوهشگران این حوزه، چهار بعد اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و محیطی/فضایی را از یکدیگر متمایز دانسته‌اند. یادآوری این نکته نیز ضروری است که تفکیک این چهار بعد از یکدیگر بیشتر ماهیت تحلیلی دارد، زیرا در عالم واقع این چهار بعد کاملاً باهم رابطه دارند، بر هم تأثیر می‌گذارند و همگی باهم، بروندادهای مختلفی از جمله جرم را تولید می‌کنند.

۱. **بعد اجتماعی:** آنچه در بعد اجتماعی بیشتر مورد توجه است روابط اجتماعی میان ساکنان به‌مثابه منبع بالقوه است که در شرایط خاص می‌تواند فعال شود و تبدیل به کنش (عاملیت) شود. در بعد اجتماعی روابط اجتماعی میان ساکنان، کنترل‌های که از این

روابط برمی‌خیزد و آنچه بر این روابط و کنترل‌ها تأثیر می‌گذارد مورد توجه بوده است. در این بعد سه رویکرد نظری بی‌سازمانی اجتماعی، سرمایه اجتماعی و کارآمدی جمعی به بررسی محله جرم‌خیز پرداخته‌اند

۱-۱. **رویکرد بی‌سازمانی اجتماعی:** بی‌سازمانی اجتماعی به «ناتوانی [اجتماع] برای تحقق ارزش‌های مشترک» اشاره می‌کند (کرون‌هاوزر^۱، ۱۹۷۸: ۲۱). سازمان اجتماعی اجتماع به توانایی اجتماعات محلی برای حل مسائلی که به‌طور مشترک تجربه می‌شوند اشاره می‌کند. سازمان اجتماعی ظرفیت کنترل اجتماعی غیررسمی را افزایش می‌دهد که نشان دهند ظرفیت ساکنان محله برای تنظیم خودشان است (بوریسک، ۱۹۹۸). در ادبیات این حوزه چندین ویژگی ساختاری محله مانند «فقر»، «ناپایداری مسکونی»، «ناهمگونی قومی/نژادی» و «تراکم جمعیت بالا» شناسایی شده است که بر بی‌سازمانی اجتماعی تأثیر می‌گذارند. بسیاری از تشکیلاتی که ساکنان می‌توانند برای مقابله با مسائل محله از جمله جرم ایجاد کنند نیازمند منابع مالی است که ساکنان محله‌ها فقیر فاقد چنین منابعی هستند (شاو و مکی،^۲ ۱۹۴۲). محله‌های که به لحاظ مسکونی ناپایدار هستند جابه‌جایی جمعیتی زیادی دارند. چنین جابه‌جایی منجر به سرمایه‌گذاری اندک در اجتماع توسط ساکنان می‌شود به طوری که آنان مراقب محله و بهبود آن نمی‌شوند. دل‌بستگی به اجتماع با پایداری مسکونی رابطه دارد، لذا اگر ساکنین به اجتماعشان احساس دل‌بستگی کنند کمتر احتمال دارد از آن خارج شوند و بیشتر مراقب محله‌شان می‌شوند. این فرایند فرصت‌ها را برای جرم به حداقل می‌رساند، زیرا افرادی که به دیگران دل‌بسته شده‌اند و نسبت به اجتماع حساس هستند بیشتر احتمال دارد که از ارزش‌ها و هنجارهای مرسوم پیروی کنند، همچنین بیشتر تمایل دارند برای جلوگیری از نقض ارزش‌ها و هنجارهای مشترک مداخله کنند. پایداری مسکونی همچنین می‌تواند منجر به پرورش شبکه‌های رسمی و غیررسمی در میان ساکنان شود. ساکنان محله از طریق این شبکه‌ها و کنترل‌های غیررسمی که از آن‌ها برمی‌خیزد هم تمایل دارند و هم

1. Kornhauser

2. Shaw and McKay

قادرند امور محله‌شان را کنترل کنند. همچنین ناپایداری مسکونی از طریق تضعیف کنترل‌ها می‌تواند باعث اختلال در اجتماعی شدن ساکنان محله شود (بوریسک و گرازمیک، ۱۹۹۳). ناپایداری مسکونی در سطح محله باعث اختلال و تضعیف در روابط اجتماعی می‌شود. روابط اجتماعی به‌طور کلی به‌واسطه تبادل اطلاعات، به‌ویژه به‌واسطه دریچه بین‌نسلی بین بزرگسالان و بچه‌ها، منجر به تقویت کنترل اجتماعی می‌شود (سامپسون، ۲۰۰۶). ناهمگونی قومی باعث می‌شود که گروه‌های از هم دیگر منزوی شوند که به‌نوبه خود باعث محدودیت‌های بر سر راه تعاملات آنان می‌شود که می‌توانست ارزش‌ها و اهداف مشترک را در میان آنان تقویت کند. ناهمگونی مانع ارتباط و لذا مانع تلاش برای حل مسائل مشترک و دستیابی به اهداف مشترک می‌شود تراکم جمعیت بالا نیز باعث می‌شود افراد زیادی در محله حضور داشته باشند و به‌نوبه خود باعث می‌شود تعامل و روابط اجتماعی در بین ساکنان شکل نگیرد، لذا گمنامی در محله را افزایش می‌دهد. به اعتقاد نظریه‌پردازان بی‌سازمانی اجتماعی این چند عامل در سطح محله توانایی ساکنان برای کنترل محله‌شان را تضعیف می‌کنند. کنترل اجتماعی به ظرفیت «خود-تنظیمی»^۱ محله اشاره می‌کند و نشان‌دهنده توانایی محله برای نظارت بر رفتار ساکنینشان و ظرفیت آن‌ها برای اجتماعی کردن آن‌ها به‌طور معمول است (هانتر^۲، ۱۹۸۵؛ بوریسک، ۱۹۹۸؛ بوریسک و گرازمیک، ۱۹۹۳).

۱-۲. **رویکرد سرمایه اجتماعی:** سرمایه اجتماعی به مشخصات زندگی اجتماعی نظیر اعتماد، هنجارها و شبکه‌ها اشاره می‌کند که می‌تواند با تسهیل اقدامات هماهنگ، کارایی جامعه را بهبود ببخشند. این مشخصات بر عاملیت افراد و گروه‌ها تأثیر می‌گذارند و کنش‌های آنان را تسهیل می‌کند و دستیابی به هدف‌های معینی را که در نبود آن دست‌یافتنی نخواهد بود امکان‌پذیر می‌سازد (پاتنام، ۱۳۸۰؛ کلمن، ۱۳۹۰). نظریه‌پردازان بی‌سازمانی اجتماعی معتقدند که محله‌های که سرمایه اجتماعی‌شان را از دست داده‌اند کمتر احتمال دارد به توافق هنجاری برسند و بعید به نظر می‌رسد بتوانند کنترل اجتماعی

1. self-regulation
2. Hunter

را اعمال کنند (بوریسک، ۱۹۹۹)، درحالی‌که دیگران استدلال کرده‌اند فقدان سرمایه اجتماعی یکی از ویژگی‌های اصلی اجتماعات بی‌سازمان است (کلمن، ۱۳۹۰؛ پاتنام، ۱۳۸۰). از نظر کلمن، سرمایه اجتماعی نشان می‌دهد برخی اشکال روابط بین مردم می‌تواند اقدامات خاصی را تسهیل کند. یکی از این اشکال بازاری از تعهدات و انتظارات است که مردم به نفع یکدیگر عمل می‌کنند. این شکل از سرمایه برای فهم اینکه ساکنان اقداماتی را انجام می‌دهند مفید است، برای مثال زمانی که می‌بینند نوجوانان به اموال عمومی یا خانه همسایگان آسیب می‌زنند مداخله می‌کنند. عنصر دیگر سرمایه اجتماعی انتقال اطلاعات بالقوه مفید از طریق شبکه‌ها است که می‌تواند برای حضور هنجارها و مجازات مؤثر حائز اهمیت باشد. برای مثال، کلمن هنجاری را توصیف می‌کند که در آن تمام بزرگسالان محله مسئول امنیت کودکان محله در فضایی عمومی هستند.

۱-۳. **نظریه کارآمدی جمعی:** در سال‌های اخیر، محققان نشان داده‌اند که شاید شبکه‌های اجتماعی از روابط به‌تنهایی برای انجام کارکرد کنترل اجتماعی کافی نباشند (سامپسون و دیگران، ۱۹۹۷؛ پاتیلو^۱، ۱۹۸۸، کوربین و ویتزر^۲، ۲۰۰۳). به گفته آنان، آنچه نادیده گرفته شده عامل کلیدی کنش هدفمند است، این‌که چگونه روابط فعال و منابع بسیج شده تا کنترل اجتماعی غیررسمی اعمال شود. سامپسون و دیگران با استفاده از مفهوم کارآمدی جمعی به این مسئله می‌پردازند. آنان کارآمدی جمعی را به‌مثابه «پیوند اعتماد متقابل و تمایل برای مداخله جهت خیر عمومی» تعریف می‌کنند (۹۲۱). کارآمدی جمعی ماهیت روابط و شبکه‌های اجتماعی را به‌جای حضور یا غیاب آن‌ها برجسته می‌کند (وارنر و رانتری^۳، ۱۹۹۷). ممکن است این شبکه‌ها از مساجد و سایر سازمان‌های محلی نشأت بگیرند؛ اما ممکن است به کنترل اجتماعی جرم منجر نگردد زیرا این شبکه‌ها بر جرم متمرکز نشده‌اند. درحالی‌که شبکه‌های که از گروه مراقبت محله ریشه می‌گیرند جای که همسایگان ماهی یک‌بار همدیگر را می‌بینند و درباره مسئله جرم حرف

1. Pattillo
2. Kubrin and Weitzer
3. Warner and Rountree

می‌زنند ممکن است منجر بر کنترل اجتماعی جرم شود، زیرا ماهیت و محتوی این شبکه‌ها بر جرم متمرکز است. این برداشت با مفهوم سرمایه اجتماعی سازگار است. شبکه‌های که به منظور انتقال هنجارهای گروهی و انتظارات مربوط به رفتار مناسب برای ساکنین محله و اعمال طیف گسترده‌ای از مجازات منفی غیررسمی در صورت نقض هنجارها شکل گرفته‌اند؛ بنابراین در مورد جرم، روابط باید به‌سوی کنش‌های جمعی جهت حفاظت از محله (محله‌ای فارغ از جرم) معطوف شوند. مفهوم کارآمدی جمعی دو سازوکار اساسی را در برمی‌گیرد: همبندی اجتماعی (بخش جمعی مفهوم) و تمایلات به اشتراک گذاشته شده برای مداخله و کنترل (بخش کارآمدی مفهوم). در این معنا کارآمدی جمعی به سیستمی از ارزش‌های یکپارچه اشاره دارد که بر اعتماد و حمایت متقابل در محله‌ها تأکید دارد. ساکنانی که به هم اعتماد و باهم همبستگی متقابل دارند احتمالاً برای خیر عمومی محله مداخله می‌کنند و این نوعی کنترل اجتماعی غیررسمی است. در سطح محله تمایل ساکنان برای مداخله به نفع خیر عمومی به شرایط گسترده‌تر اعتماد متقابل و همبستگی در میان همسایگان بستگی دارد. در واقع، بعید است شخصی در محدود محله‌ای مداخله کند که در آن قواعد مبهم هستند و مردم به هم دیگر بی‌اعتماد هستند یا از هم بیم دارند (سامپسون، ۲۰۰۶).

مفاهیمی که در این بخش نیازمند توجه بیشترند روابط اجتماعی و شبکه‌های محلی هستند، چراکه می‌توانند اثرات دوگانه بر جرم داشته باشند. پژوهش‌ها در این زمینه نشان می‌دهند اثر روابط اجتماعی و شبکه‌های محلی با توجه به کاهش جرم ترکیبی است. نخست، برخی شواهد نشان می‌دهند برخی از محله‌ها که دارای روابط شخصی قوی هستند ممکن است مانع تلاش برای تثبیت کنترل اجتماعی شوند. برای مثال، ویلسون^۱ (۱۹۸۷) استدلال می‌کند ساکنان محله‌ها با فقر متمرکز شده ممکن است به‌شدت از طریق شبکه‌های شخصی به هم متصل شده باشند اما این شبکه‌ها توان تولید منابع اجتماعی و تنظیم اجتماعی را ندارند. دوم، برخی از شبکه‌ها می‌توانند نقطه ضعف زندگی اجتماعی

1. Wilson

باشند، شبکه‌های مانند فروشنده‌گان مواد مخدر. پاتیلو (۱۹۹۸) به محدودیت‌های روابط اجتماعی به هم پیوسته در تسهیل کنترل اجتماعی پرداخته است. او استدلال می‌کند که گرچه روابط محلی متراکم همبندی اجتماعی را تقویت می‌کند، آن‌ها به‌طور هم‌زمان شبکه‌های را تقویت می‌کنند که مانع تلاش برای رهانیدن محله‌ها از خرید و فروش مواد به صورت سازمان‌یافته و جرائم باند محور می‌شوند. سوم و شاید مهم‌تر از همه انتظارات به اشتراک گذاشته شده برای کنترل اجتماعی و اتصالات استراتژیک که منجر به کنش مؤثر می‌شوند در اصل در غیاب روابط قوی در میان همسایگان پرورش یابد. مطابق با این دیدگاه شواهدی وجود دارد که روابط ضعیف در میان همسایگان که نشان دهند برد متوسط هستند تا عدم روابط اجتماعی یا روابط اجتماعی قوی، نرخ‌های پایین‌تر جرم را پیش‌بینی می‌کنند (سامپسون، ۲۰۱۲).

۲. **بعد فرهنگی:** پرسش اصلی که در این حوزه مطرح است این است که آیا ساکنان در محله‌های فقیر ارزش‌های متضادی را توسعه می‌دهند یا پایبندی آنان به ارزش‌های اصلی جامعه که مورد وفاق آنان نیز است تضعیف می‌شود یا چارچوب‌های فرهنگی دیگری را توسعه می‌دهند؟ رویکردهای نظری مختلف هرکدام به پرسش فوق پاسخ متفاوتی داده‌اند. این رویکردهای نظری عبارت‌اند از رویکرد خرده‌فرهنگ، نظریه بی‌سازمانی فرهنگی و «فرهنگ ضعیف»^۱ و رویکردی که ملهم از جامعه‌شناسی فرهنگی است - چارچوب بدبینی قانونی. این رویکردها تفاوت‌های اساسی باهم دارند و پیش‌فرض‌های آن‌ها در تقابل باهم است.

۱-۲. **رویکرد خرده‌فرهنگ کج‌روی:** بر اساس رویکرد خرده‌فرهنگ منشأ خرده‌فرهنگ‌های طبقه پایین ناشی از عدم دستیابی اعضای این طبقه به منزلت طبقه متوسط است طبقه پایین‌تر ارزش‌های طبقه متوسط را انکار می‌کند زیرا نمی‌تواند قواعد و انتظارات این طبقه را انجام دهد. این امر منجر «ناکامی منزلتی»^۲ در میان آنان می‌شود. پاسخ به ناکامی سازگاری با خرده‌فرهنگ کج‌روی است که شامل ارزش‌ها و رفتارهای

1. Cultural attenuation
2. Status frustration

است که متضاد با ارزش‌ها و رفتارهای طبقه متوسط یا جریان اصلی جامعه است (کالن و آگنیو^۱، ۲۰۰۶). رویکرد جدیدتر نظریه خرده‌فرهنگی از آن اندرسون^۲ (۱۹۹۹) است. اندرسون استدلال می‌کند در محله‌ها محروم، فرهنگ متضادی توسعه می‌یابد که در آن برخی از ساکنان به واسطه اصول خیابان اجتماعی می‌شوند. اصول خیابان ارزش‌ها و باورهای جریان اصلی جامعه را انکار می‌کند و توسط مجموعه‌ای از قواعد غیررسمی درباره اینکه افراد چگونه در مواجهه با مردم رفتار کنند تنظیم می‌شود. در قلب اصول خیابان مسئله «احترام»^۳ نهفته است. از نظر اندرسون به دلیل زندگی در محرومیت، احترام و منزلت از طریق ظاهر فیزیکی و مهم‌تر از همه تمایل برای درگیری در رفتار خشونت‌آمیز به دست می‌آید. هرچند که اندرسون بر اساس دوگانه متضاد خانواده‌های «نجیب» و «خیابان» استدلال می‌کند خانواده‌های نجیب در محله‌ها محروم به ارزش‌های جریان اصلی جامعه پایبند هستند و خانواده‌های خیابان به اصول خیابان اما هر دو نوع خانواده به اصول خیابان در فضاهای عمومی پایبند هستند.

۲-۲. رویکرد فرهنگ ضعیف: بنیان رویکرد فرهنگ ضعیف برخلاف رویکرد خرده‌فرهنگ کج‌روی درباره توافق بر سر ارزش‌ها و هنجارهای اساسی در میان اعضای جامعه است. بر اساس این رویکرد ارزش‌های اساسی مشترک به‌طور عمومی ریشه در نیازهای فردی و الزامات جمعی دارند. در میان زیرگروه‌های تشکیل‌دهنده جامعه در ارزیابی‌شان از بزهکاری و جرم وفاق وجود دارد، علی‌رغم این واقعیت که نرخ‌های جرم و بزهکاری در میان این گروه‌ها ممکن است متفاوت باشد. علت جرم تغییر در محتوی ارزش‌ها نیست که تعریف می‌کند چه چیزی به لحاظ اخلاقی درست است، بلکه تغییر در قدرت تعهد به ارزش‌های است (کرون‌هاوزر، ۱۹۷۸). وارنر (۲۰۰۳) با استفاده از مدل‌های نظام‌مند و ایده‌های بی‌سازمانی فرهنگی به رابطه بین فرهنگ و ویژگی‌های ساختار محله و جرم پرداخته است. از نظر او قدرت فرهنگ درون محله‌ها تحت تأثیر

1. Cullen and Agnew
2. Anderson
3. Respect

آرایش‌های ساختاری آن‌ها است، به‌ویژه فقر و ناپایداری مسکونی. فقر در اجتماعات بر میزان ارزش‌های مرسوم که در زندگی روزمره ساکنان ربط و حضور دارند و لذا میزانی که آنان در بخشی از اجتماع قابل مشاهده باشند تأثیر می‌گذارند. ناپایداری مسکونی نیز منجر به فروپاشی تداوم شبکه‌های دوستی‌ها و آشنای می‌شود. ناپایداری مسکونی باعث می‌شود که ادراک پایدار از ارزش‌های صورت نگیرد. هنگامی که شرایط ساختاری اجتماع به ارزش‌های متداول که توسط نهادهای اجتماع حمایت می‌شوند اجازه نمی‌دهد که حضورداشته باشند و در اجتماع قابل رویت باشند، ساکنان درباره میزانی که همسایگان ارزش‌های مرسوم را به اشتراک می‌گذارند مردد می‌شوند، لذا فقدان احساس و ادراکی روشن از حمایت برای رفتارهای مورد انتظار و مورد تقاضا در راستای این ارزش‌ها نیست. فرهنگ محله به میزانی ضعیف می‌شود که ساکنان درک نمی‌کنند که همسایگانشان ارزش‌های مرسوم را حفظ می‌کنند. فرهنگ ضعیف مانع کنترل اجتماعی می‌شود یا نمی‌تواند مبنای برای کنترل اجتماعی باشد.

۲-۳. چارچوب بدینی قانونی: کیرک و پاپکریستوس^۱ (۲۰۱۱) با الهام از رویکرد جدید به فرهنگ (رجوع شود به سویدلر^۲، ۱۹۸۶) به رابطه بین فرهنگ و جرم (خسونت) پرداخته‌اند. رویکردهای جدید فرهنگی، فرهنگ را نه به‌مثابه ارزش‌ها بلکه به‌مثابه مجموعه از ابزارها می‌بینند که به‌مثابه راهنمای کنش عمل می‌کند. کیرک و پاپکریستوس یک عنصر خاص جعبه‌ابزار تمرکز می‌کنند که بر کنش تأثیر می‌گذارد، یعنی چارچوب فرهنگی «بدینی قانونی»^۳. «بدینی قانونی به جهت‌گیری فرهنگی اشاره دارد که قانون و نمایندگان اجرای آن، مانند پلیس و دادگاه، به‌مثابه غیرقانونی، بی‌پاسخ و بد تجهیز شده برای حفظ امنیت عمومی دیده می‌شوند» (۱۱۹۰). بدینی قانونی محصول دو عامل مرتبط به هم است: ۱. شرایط ساختاری محله و ۲. تغییرات بین محله‌ای در فعالیت‌های پلیس و تعامل ساکنین با پلیس. از آنجاکه محله‌ها محروم به دلیل انزوایی

1. Kirk and Papachristos
2. Swidler
3. Legal cynicism

اجتماعی و فرصت‌های محدود مانع تحرک رو به بالایی ساکنین می‌شود، چنین محرومیتی باعث بدبینی نسبت به نهادهای اجتماعی می‌شود. از نظر کیرک و پاپکریستوس منبع دوم بدبینی قانونی اعمال سیستم عدالت کیفری، به‌خصوص عوامل اجرایی قانون است. بدبینی به قانون ناشی از رفتار پلیس، به‌ویژه رفتار آزاردهنده و کنترل جرم ناکافی و بی‌اثر است. بدبینی از طریق تعامل اجتماعی تبدیل به فرهنگ می‌شود، یعنی ادراک افراد مبتنی بر تجربه از طریق فرایندی جمعی تحکیم می‌شود که به‌موجب آن ساکنان معانی مشترکی را از رفتار و کارایی قانون برای تضمین امنیتشان توسعه می‌دهند. همچنین بدبینی از طریق دریچه‌های بین نسلی نیز انتقال می‌یابد. نتیجه بدبینی قانونی محدودیت است، بدین‌صورت بدبینی انتخاب‌ها را برای حل شکایت‌ها و محافظت از خود محدود می‌کند. در مواجهه با چنین محدودیت‌های افراد ممکن است از توانایی‌های خود برای کنترل استفاده کنند که منجر به خشونت می‌شود.

۳. بعد اقتصادی: در این بخش بیشتر تمرکز بر عواملی اقتصادی است که در جامعه از طریق برخی از فرایندها و سازوکارهای می‌توانند بر جرم در محله منجر شوند. این عوامل عبارت‌اند از اشکال نابرابری به‌ویژه نابرابری فضایی. نابرابری فضایی عبارت است از «توزیع نابرابر فرصت‌ها و مواضع اجتماعی در فضا» (چلبی، ۱۳۹۱: ۲۰۱). نابرابری فضای «در رابطه با سایر نابرابری‌ها موجبات تراکم جغرافیای فقر را فراهم می‌سازد و به‌این‌ترتیب استثمار و محرومیت مضاعف را تشدید می‌کند» (همان، ۲۲۰). همچنین برخی از شواهد نشان می‌دهد تحت برخی از فرایندهای سرمایه‌داری و سیاست‌های دولت‌های ملی و محلی برخی از گروه‌ها دسترسی ویژه‌ای به منابع شهری پیدا می‌کنند و سایرین از طریق قیمت، قانون، خشونت و سایر اشکال سرکوب محروم می‌شوند (پاتیلو و رابینسون^۱، ۲۰۱۷). همین امر منجر به شکل‌گیری و تشدید نابرابری فضایی می‌شود. لذا تحت تأثیر نابرابری‌ها و جدایی‌گزینی اسکان در شهرها به‌ویژه کلان‌شهرها محله‌ها یا فضاهای شهری به وجود می‌آیند که به‌اصطلاح از آن‌ها با عنوان محله‌های با «فقر

متمرکزشده»^۱ یادشده است (ویلسون، ۱۹۸۷). در این محله‌ها ساکنان فقیری زندگی می‌کنند که علاوه بر مسائل خودشان که ناشی از فقر است با سایر مسائل محله که آن‌ها نیز ناشی از فقر هستند دست‌وپنجه نرم می‌کنند.

نابرابری فضایی منجر به مهاجرت می‌شود. مهاجرت در بین مناطق و محله‌ها سرمایه‌های اجتماعی افراد و اجتماعات (محله‌ها) را تضعیف می‌کند (فیلد، ۱۳۸۵). تضعیف سرمایه اجتماعی می‌تواند حمایت‌های اجتماعی که از آن‌ها برمی‌خیزد را تحلیل برد. همچنین سرمایه اجتماعی یکی از منابع «خود-کنترلی»^۲ و کارآمدی جمعی است. مهاجرت و جابه‌جایی باعث می‌شود افراد به‌ویژه کودکان و نوجوانان به سایر نهادهای جامعه پیوند نخورند لذا نظام دل‌بستگی آنان تضعیف شود. پیوند خوردن به سایر نهادها و دل‌بستگی و نظارتی که از این پیوندهای برمی‌خیزد یکی از منابع خود-کنترلی و کارآمدی جمعی است (سامپسون و لوب،^۳ ۱۹۹۳). همچنین مهاجرات و جابه‌جای با تضعیف سرمایه اجتماعی افراد و اجتماعات باعث می‌شوند ساکنان نتوانند شبکه‌های اجتماعی را علیه جرم تشکل دهند (بوریسک و گرازمیک، ۱۹۹۳). بر اساس این رویکرد فقر محله‌ها به دلیل تراکم مجرمان برانگیخته‌شده با جرم رابطه ندارد بلکه به دلیل پویایی‌های سطح اجتماع است که منجر به محیطی می‌شود که در آن کنترل‌های اجتماعی غیررسمی بر روی فعالیت‌ها در فضایی عمومی تضعیف می‌شود (سامپسون، ۲۰۱۲). نابرابری فضایی به‌واسطه ایجاد پیوستار غنی و فقیر در کلان‌شهرها منجر به تراکم جغرافیایی فقر در برخی از فضاها می‌شود که در نهایت منجر به «شکل‌گیری فضاها آسیب‌زا» می‌شوند (پیران، ۱۳۹۶). همان‌گونه که آگنیو (۱۹۹۹) اشاره می‌کند این محله‌ها افراد تحت فشار را بیشتر جذب و حفظ می‌کنند.

۴. **بعد محیطی:** مسئله اساسی در بعد محیطی این است که چگونه ویژگی‌های کالبدی یا فضایی محله به‌صورت جداگانه یا در ترکیب با عوامل دیگر بر جرم تأثیر

1. concentrated poverty
2. Self-control
3. Sampson and Laub

می‌گذارند. رویکردهای مختلفی سعی کرده‌اند این رابطه را توضیح دهند چهار رویکرد عمده‌ای در این بعد عبارت‌اند از:

۴-۱. **فضاهای بی‌دفاع:** از نظر نیومان^۱، هر اندازه که تعداد افراد استفاده‌کننده از قلمرو مشترک بیشتر باشد، حقی که هر فرد نسبت به آن قلمرو احساس می‌کند، کمتر خواهد بود؛ لذا هر چه تعداد افرادی که از فضای جمعی استفاده می‌کنند بیشتر باشد، برای ساکنان سخت است که آن را به‌عنوان قلمرو خودشان شناخته و یا حقی برای کنترل در آن قائل باشند. در این شرایط فضاهای بی‌دفاع وجود می‌آید که به اصطلاح از آن‌ها تحت عنوان «فضاهای بی‌دفاع» یاد شده است. فضاهای بی‌دفاع به مشکل برمی‌خورند که «هیچ حسی ناشی از داشتن هویت مشخص را به انسان القا نمی‌کنند. چنین فضاهای بی‌نام‌نشان حتی سازگاری و هماهنگی ساکنان محله را نیز در تعریف محدوده رفتار مناسب و پذیرفته‌شده، غیرممکن می‌سازد. در این‌گونه فضاها، احساس مالکیت یا اعمال آن و همچنین تشخیص ساکنان از افراد مزاحم امری غیرممکن است» (نیومان، ۱۹۹۶: ۱۱-۱۲). در مقابل فضای قابل دفاع «اصطلاحی جایگزینی است برای دامنه‌ای از سازوکارها [...] که باهم ترکیب می‌شوند تا محیط را تحت کنترل ساکنانش درآورند» (نیومان، ۱۹۷۲: ۳).

۴-۲. **رویکرد فعالیت روزمره:** به عقیده ویکستروم^۲ نوع فعالیت‌های که در شهر دنبال می‌شوند و ترکیب اجتماعی افراد در مکان و زمان با هر کدام از موارد زیر رابطه دارد: الف) در دسترس بودن اهداف جنایی مناسب، حضور مجرمان برانگیخته و حضور کنترل اجتماعی مستقیم (محافظان توانا) و ب) وقوع مواجهه که باعث تحریک اصطکاک^۳ در نظم محلی و عمومی می‌شود. همچنین ویکستروم بین ساختار شهر (به‌ویژه مسکن‌سازی) و نرخ‌های مجرم منطقه، دو اثر عمده را در نظر می‌گیرد: نخست، مسکن و مجرمین باهم رابطه دارند زیرا گروه‌های اجتماعی که تمایل بیشتری به جرم دارند در انواع خاصی از مسکن‌ها حضور دارند. دوم، مسکن به‌تنهایی می‌تواند بر ساکنان جهت

1. Newman
2. Wikstrom
3. friction

ارتکاب جرم تأثیر بگذارد، زیرا شرایط مسکن هم برای زندگی اجتماعی و هم کنترل اجتماعی محله (اثر زمینه‌ای) اهمیت دارد. این اثر می‌تواند به دو شکل زیر باشد: الف) تأثیر موقعیتی بر تمایل به جرم و ب) تأثیر طولانی‌مدت در رشد شخصیت فردی ساکنان و سبک زندگی که تمایل به جرم را تقویت می‌کند (ویکستروم، ۱۹۹۰: ۱۷).

۳-۴. نظریه الگوی جرم^۱: بر اساس این نظریه، مجرمان ترجیح می‌دهند در «فضاهای آگاهی»^۲ دست به ارتکاب جرم بزنند زیرا در این مناطق آنان می‌توانند دانش بهتری درباره اهداف در دسترس و سایر عواملی که ممکن است ارتکاب جرم را تحت تأثیر قرار دهند داشته باشند. چهار نوع محل وجود دارد که احتمال وقوع جرم در آنها بیشتر است: محل نخست، محل مولد^۳ جرم است، به محل‌های اشاره می‌کند که تعداد زیادی از مردم را برای اهداف مشروع جذب می‌کنند. در این محل‌ها حجم زیادی از مردم بزرگی از قربانیان بالقوه را برای جیب‌برها و کیف‌قاپ‌ها را فراهم می‌کنند. همچنین زمینه تنش را فراهم می‌کنند که می‌تواند منجر به دعوا و درگیری شوند. محل دوم، محل جذب‌کننده جرم^۴ است، محلی است که مجرمان بالقوه را برای ارتکاب جرم به طرف خود جذب می‌کند. سوم، محل توانگر جرم^۵ است. محلی است که تنظیم اندکی برای رفتار وجود دارد. در واژگان رویکرد فعالیت روزمره در این محل‌ها محافظان توانا غایب هستند. محل آخر به مثابه لبه^۶ شناخته می‌شود. لبه مرزی بین محله‌ها و نواحی است که افراد با مکان‌های جانبی، گره‌ها یا مسیرها مواجه می‌شوند. لبه‌ها محل‌های هستند که می‌توانند منجر به تضادهای سرزمینی بین افرادی که در دو طرف لبه هستند شوند. به علاوه، لبه‌ها اغلب از زمین استفاده ترکیبی می‌کنند که می‌توانند فرصت‌های جرم را افزایش دهند (برانتینگهام و برانتینگهام، ۲۰۰۸^۷).

1. Crime pattern theory
2. awareness spaces
3. crime generator
4. crime attractor
5. crime enabler
6. edge
7. Brantingham and Brantingham

۴-۴. رویکرد پنجره‌های شکسته: بر اساس این رویکرد «بی‌نظمی»^۱ نشانه‌ای است از اینکه هیچ‌کس مراقب محله نیست و می‌تواند منجر به ترس از جرم، عقب‌نشینی از فضاهای عمومی، درهم‌شکسته شدن کنترل‌های اجتماعی و جرائم جدی‌تر شود. اگر به بی‌نظمی رسیدگی نشود می‌تواند منجر به ترس از جرم شود. افزایش ترس باعث می‌شود شهروندان از فضاهای عمومی استفاده نکنند و از اتخاذ اقدامات محافظتی مختلف صرف‌نظر کنند. لذا کنترل اجتماعی غیررسمی که توسط ساکنان اجتماع، صاحبان کسب‌وکار و سایر محافظان محله اعمال می‌شود کاهش می‌یابد. فروپاشی کنترل‌های اجتماعی در ترکیب با بی‌نظمی به‌نوبه خود زمینه مناسبی را برای جرائم جدی فراهم می‌آورند (ویلسون و کلینگ، ۱۹۸۲). «پنجره‌های شکسته فرض می‌کند بی‌نظمی به‌طور غیرمستقیم از طریق تضعیف کنترل‌های اجتماع و محله منجر به جرم می‌شود» (سوزا و کلینگ^۲، ۲۰۰۶: ۸۴؛ تأکید در اصل). سامپسون (۲۰۱۲) نیز اشاره می‌کند مجرمان به نشانه‌های بصری بی‌نظمی‌های فیزیکی و اجتماعی در محله واکنش نشان می‌دهند. تصویری که ظاهر می‌شود این است که بی‌نظمی جرم را جذاب می‌کند که به‌نوبه خود ممکن است کارآمدی جمعی را تحلیل ببرد، درنهایت در طول زمان منجر به بی‌نظمی و جرم بیشتر شود. از نظر سامپسون حتی اگر بی‌نظمی با جرم رابطه نداشته باشد می‌تواند با ایجاد ادراکات در ذهن ساکنان داخل و بیرون به‌طور یکسان خود را تحقق ببخشد. بی‌نظمی محاسبه‌های خریداران خانه، آژانس‌های املاک سرمایه‌گذاران، پلیس و سیاست‌گذاران را تغییر می‌دهد و ممکن است ادراکات ساکنانی را که می‌خواهند وارد محله شوند یا از آن خارج شوند را شکل دهد. شواهد بی‌نظمی ممکن است کارآمدی ساکنان که به دنبال بهبود محله هستند را کاهش دهد؛ بنابراین بی‌نظمی در فضاهای عمومی در درک ما از اینکه چگونه محله شهری کار می‌کنند مهم است.

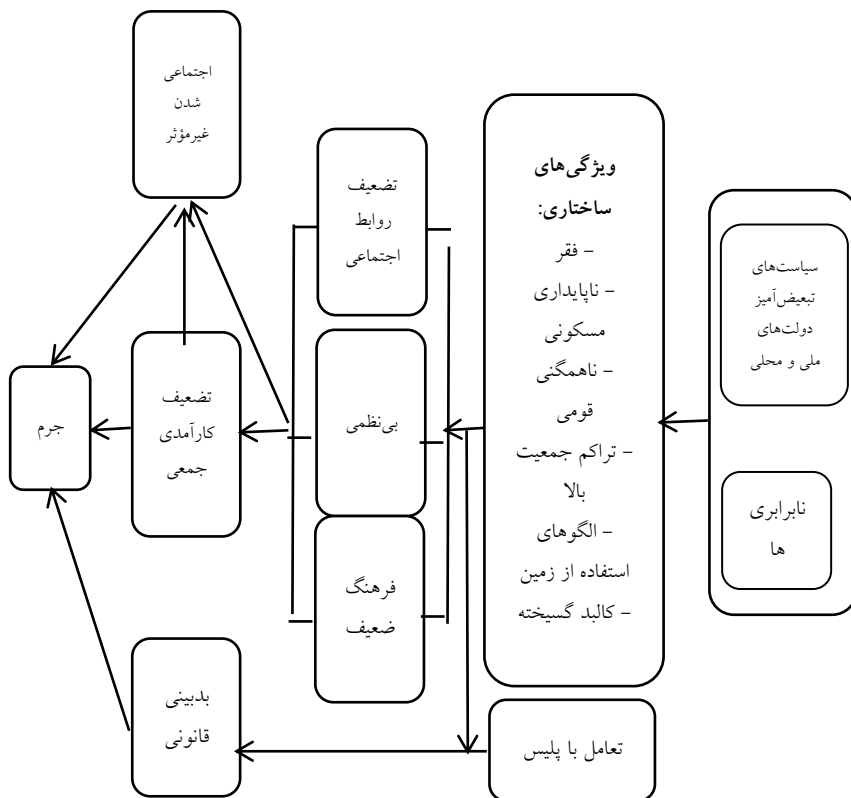
1. disorder
2. Sousa and Kelling

مدل تحلیلی محله جرم خیز

چهار بعد و هرکدام از رویکردهای نظری آن‌ها که در بالا مرور شدند مواد خامی را تشکیل می‌دهند که باید باهم ترکیب شوند تا بتوانند قادر به پاسخگویی به پرسش‌های که در بخش طرح مسئله ذکر شد باشند. همان‌طور که ذکر شد تفکیک چهار بعد اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و محیطی بیشتر ماهیت تحلیلی دارد. در عالم واقع این چهار بعد از هم قابل تفکیک نیستند به‌گونه‌ای که باهم حضور هم‌زمان دارند و بر هم تأثیر می‌گذارند. گرچه برخی از عوامل در این چهار بعد بر سایر عوامل تقدم دارند و تعیین‌کننده‌تر هستند.

عوامل و سازوکارهای رویکردهای نظری مختلف در چهار بعد که به آن اشاره شد در قالب مدلی عمومی چندسطحی و چندبعدی در زیر باهم ترکیب شده‌اند. در این مقاله سازوکار علی به‌مثابه فرایندی محتمل دیده می‌شود که علل را به نتایج پیوند می‌زند. سازوکارهای محله محصول ویژگی ساختاری محله هستند که به‌نوبه خود بر بروندهای فردی و جمعی ساکنان محله تأثیر می‌گذارد. سازوکار توضیح می‌دهد چگونه ویژگی‌های ساختاری محله بر زمینه محله - محیطی که توسط ساکنان تجربه می‌شود - تأثیر می‌گذارد و چگونه زمینه محله بر افراد تأثیر می‌گذارد. سازوکارهای اثرات محله از دو مؤلفه تشکیل شده است: ۱. فرایندهای که توسط آن‌ها شرایط ساختار محله محیط محلی خاصی را ایجاد می‌کند - آنچه محققان خواهان توجه به «برآیی خواص»^۱ محله هستند؛ بنگرید به سامپسون ۲۰۱۲ - و ۲. چگونه انواع مختلف محیط محله پیامدهای را برای رفتار فردی، تصمیم‌گیری و بروندها دارد (سامپسون و ویکستروم، ۲۰۰۳؛ هاردینگ و هیرون،^۲ ۲۰۱۴). اجزای سازنده این مدل با ترکیب نظریه‌ها و رویکردهای بالا استخراج شده است.

1. Emergent properties
2. Harding and Hepburn



شکل شماره ۱. مدل نظری چندسطحی و چندبعدي عوامل و سازوکارهای مؤثر بر محله

جرم خیز

مدل نظری بالا متشکل از چند سطح است که از نقطه نظر وجودشناسی و معرفت شناسی ناظر بر تفاوت و تمایز بین سطوح متفاوتی از علیت است. در مدل هم عوامل علی (علل دور و نزدیک) و هم سازوکارها دیده می شوند. به منظور رعایت سادگی روابط حلقوی در مدل ترسیم نشده است، برای مثال جرم به نوبه خود از طریق سازوکار ترس می تواند منجر به تضعیف کارآمدی جمعی شود.

۱. سطح بیرون از محله: مدل ادعا می کند در بیرونی ترین سطح سیاست های

دولت های ملی و محلی برای برخی از گروه های اجتماعی به ویژه طبقات متوسط و بالا امتیازاتی قائل می شود که آن ها را به درون محله های با شرایط بهتر سوق می دهد. در این شرایط دولت ها علاوه بر ارائه خدمات بهتر به این محله ها امتیازات ویژه ای را برای

ساکنان این محله‌ها قائل هستند؛ مانند سیاست‌های مسکن در قالب تدارک امتیازهای مالی که طبقات بالاتر بهتر از پس پرداخت آن‌ها برمی‌آیند. این امتیازها می‌تواند باعث جاگیری طبقات برخوردارتر شهری در محله‌های مرفه شود. گروه‌های که قادر به بهره‌گیری از این امتیازهای نیستند در محله‌های محروم سکنی می‌گزینند. این افراد در محله‌های محروم از طریق سازوکارهای قیمت، قانون، خشونت و سایر اشکال سرکوب از دستیابی به منابع اجتماعی محروم می‌شوند (پاتیلو و رابینسون، ۲۰۱۷). نابرابری‌ها به‌ویژه نابرابری فضایی از طریق فرایند مهاجرت در سطح ملی و جدایی‌گزینی ساکنان در سطح شهرها می‌تواند منجر به شکل‌گیری محله‌های با شرایط ساختاری نامطلوب شود. در سطح ملی با تمرکز مواهب اقتصادی در برخی از نقاط فضایی و محروم کردن سایرین، تهی‌دستان نواحی روستایی و شهرهای محروم به امید دستیابی به فرصت‌های بهتر به شهرهای بزرگ‌تر مهاجرت می‌کنند. آنان در صورت امکان یا در محله‌های فقیر ساکن می‌گزینند و در صورت عدم امکان در حاشیه‌های شهر سرپناهی برای خود برپا می‌کنند. در فرایند توسعه شهر این حاشیه‌های نیز جذب شهر می‌شوند. همچنین در این شرایط برخی از ساکنان برخوردارتر از محله‌های فقیرتر به سوی محله‌های بهتر مهاجرت می‌کنند. لذا در نهایت آنچه باقی می‌ماند و شکل می‌گیرد محله‌های با شرایط نامطلوب به‌ویژه فقر و ناپایداری مسکونی است.

۲. ویژگی‌های ساختاری محله: ویژگی‌های ساختاری محله به‌ویژه فقر، ناپایدار مسکونی و تراکم جمعیت بالا منجر به اختلال و تضعیف در روابط اجتماعی، قدرت فرهنگ و شکل‌گیری بی‌نظمی‌ها می‌شوند. همان‌طور که گفته شد محله‌های با شرایط ساختار نامطلوب جابه‌جایی جمعیتی زیادی دارند. این جابه‌جایی‌ها باعث می‌شود ساکنان کمتر روابط و شبکه‌های محلی را توسعه دهند، کمتر به محله احساس دل‌بستگی و تعلق کنند و کمتر در محله سرمایه‌گذاری کنند و مراقب محله باشند (شاو و مکی، ۱۹۴۲، بوریسک و گرازمیک، ۱۹۹۳، سامپسون و دیگران، ۱۹۹۷؛ سامپسون، ۲۰۰۶؛ ۲۰۱۲). همچنین در این محله‌ها ساکنان کمتر ادراک می‌کند که دیگران به ارزش‌های اجتماعی

پاییند هستند. در این شرایط قدرت فرهنگ در محله ضعیف می‌شود و نمی‌تواند مبنای را برای کارآمدی جمعی در سطح محله فراهم آورد (وارنر، ۲۰۰۳). بی‌نظمی نیز محصول ویژگی‌های ساختاری محله و کارآمدی جمعی ساکنان است، چراکه تحت این ویژگی‌های ساکنان منابع (اقتصادی و اجتماعی) کافی برای مقابله با این بی‌نظمی‌ها را ندارند. همچنین در برخی از محله‌های فقیر به‌ویژه محله‌ها مناطق مرکزی اشکال مختلفی از فعالیت‌های روزمره حضور دارد که منجر به تضعیف کارآمدی جمعی ساکنان می‌شود. بسیاری از فعالیت‌ها از سیر تاریخی شکل‌گیری این محله‌ها جدا نیستند. در این محله‌ها در طول شکل‌گیری‌شان در کنار مراکز صنعتی و تجاری شکل گرفته‌اند که اشکال مختلفی از الگوهای کاربری زمین (پهنه‌های مختلط) و فعالیت‌ها در آن‌ها حضور دارد. این الگوها و فعالیت‌ها منجر به جذب بازدیدکنندگان از سایر محله‌های می‌شود که باعث اختلال در ظرفیت خود-تنظمی محله‌ها می‌شوند. در این محله‌ها حجم زیادی از مردم فضای بزرگی از اهداف مناسب را برای مجرمان برانگیخته فراهم می‌کنند. همچنین زمینه تنش را فراهم می‌کنند (برآیی خواص) که می‌تواند منجر به شکل‌گیری برخی از جرائم خشونت‌های بین فردی شوند.

۳. سازوکارهای علی: درنهایت سه سازوکار مؤثر که تحت تأثیر شرایط ساختاری محله روابط اجتماعی و شبکه‌های محلی، قدرت فرهنگ و بی‌نظمی هستند عبارت‌اند از کارآمدی جمعی، اجتماعی شدن و بدبینی قانونی. این سازوکارها باهم رابطه دارند و علل نزدیک جرم در محله هستند. کارآمدی جمعی نوعی کنش جمعی است که روابط و شبکه‌های اجتماعی را علیه جرم فعال می‌کند. در شرایطی که در محله روابط اجتماعی شکل نگرفته یا تضعیف شده است و اشکالی مختلفی از بی‌نظمی‌ها وجود دارند ساکنان درک نمی‌کنند که دیگران به ارزش‌های اجتماعی پاییند هستند، از همدیگر ترس دارند و به همدیگر اعتماد نمی‌کنند که در امور محله مداخله کنند. لذا کارآمدی جمعی بار تنظیم اجتماعی محله را تنها به دوش ساکنان نمی‌گذارد چراکه شرایط ساختاری بیرون و درون محله برای شکل‌گیری کارآمدی جمعی مهم است.

سازوکاری دیگر که بر جرم به صورت مستقیم تأثیر می‌گذارد اجتماعی شدن است. اجتماعی شدن فرایندی است که در آن افراد جامعه ارزش‌های متعارف را درونی می‌کنند. اجتماعی شدن مؤثر هم تحت تأثیر ساختار خانواده است و هم ساختار محله. در محله‌های با شرایطی ساختار نامطلوب نوجوانان سنت‌های بزهکاری را از گروه‌های مجرم بزرگسال یاد می‌گیرند (شاو و مکی، ۱۹۴۲). ایده اصلی نظریه یادگیری اجتماعی نیز همین نکته است که رفتارهای مجرمانه در تعامل با دیگران یادگرفتنی هستند (ساترلند،^۱ ۱۹۴۷). در محله‌های فقیر کودکان و نوجوانان بیشتر در بیرون از منزل اجتماعی می‌شوند و این نوع اجتماعی شدن بیشترین خطر را برای مشارکت در جرم را دارند. در این شرایط مهارت‌های کودکان و نوجوانان به خوبی رشد نمی‌کند و اصول اخلاقی و خود-کنترل در آن‌ها به صورت ضعیف شکل می‌گیرد (ویکستروم و سامپسون، ۲۰۰۳). نظریه‌های کنترل اجتماعی و کارآمدی جمعی نیز به نظارت و مراقبت از کودکان و نوجوانان در محله اشاره می‌کنند. نظارت اجتماعی می‌تواند باعث پیشگیری از رفتارهای مجرمانه شوند و مراقبت می‌تواند منجر به درونی‌کردن ارزش‌های متعارف شود. لذا اجتماعی شدن غیررسمی می‌تواند منجر به مشارکت بیشتر در فعالیت‌های مجرمانه شود

مسیر دیگری که مدل پیشنهاد می‌کند می‌تواند منجر به جرم در محله شود سازوکار بدینی قانونی است. بدینی قانونی محصول ویژگی‌های ساختاری محله و تعامل با نهادهای اجرای قانون به ویژه پلیس است. بدینی، نسبت به بیگانگی با جریان اصلی جامعه شکل می‌گیرد، به خصوص تحت شرایط جدایی، فقر، کمبود فرصت‌های ساختاری مثل آموزش و اشتغال. بدینی همچنین محصول رفتار پلیس، به ویژه رفتار آزاردهنده و کنترل جرم ناکافی و بی‌اثر است. بدینی به نوبه خود، به لحاظ فرهنگی از طریق الگوهای تعامل ساکنان محله انتقال می‌یابد و به صورت یک چارچوب فرهنگی درمی‌آید. در این شرایط ساکنان دیگر به نهادهای اجرای قانون برای حفظ امنیتشان اعتماد ندارند. لذا برای

1. Sutherland

محافظت از خود و نزدیکانشان به توانایی‌های خودشان تکیه می‌کنند. تکیه بر خود برای حفظ امنیت می‌تواند منجر به تولید خشونت شود (کیرک و پاپکریستوس، ۲۰۱۱).

نتیجه‌گیری

به‌منظور به‌نظم درآوردن عوامل و سازوکارهای علی محله جرم‌خیز مدلی تحلیلی چند سطحی و چندبعدی ارائه شد. بر اساس این مدل برای مطالعه جرم در سطح محله باید هم عوامل بیرون از محله و هم ویژگی‌های ساختاری محله و سازوکارهای منتج از آن‌ها یعنی توانایی ساکنان برای تنظیم محله‌شان را در نظر گرفت. مدل مدعی است زمانی که محله‌ای جرم‌خیز می‌شود مجموعه از عوامل علی و سازوکارهای در میان آن است و نمی‌توان تنها آن را به یک عامل مثلاً کالبد محله یا روابط بین ساکنان تقلیل داد، هرچند که وزن برخی از عوامل می‌تواند مهم‌تر از برخی دیگر باشد. این مدل، مدلی چند سطحی و چندبعدی است که می‌توان آن را با استفاده از ترکیبی از روش‌ها مورد مطالعه و آزمون قرارداد. بسیاری از پژوهش‌ها شواهد تجربی را برای برخی از عوامل آن یافته‌اند، اما کارایی مدل نیازمند مطالعات تجربی و نقد آن در پرتو شواهد است. این نوشتار نیز همچنین دارای سه دلالت نظری، کاربری و عملی است. در سطح نظری با استفاده از الگوهای تلفیق نظری و پردازش نظری با مرور جامع مدلی ترکیبی برای محله جرم‌خیز ارائه شده است. این مدل به پژوهشگران این حوزه کمک می‌کند به‌هنگام مطالعه جرم در سطح واحدهای فضایی مانند محله نگاهی جامع‌تر به تبیین جرم داشته باشند و از تقلیل‌گرایی بپرهیزند. دلالت کاربری این نوشتاری ناظر بر سیاست‌گذاری‌های پیشگیری از جرم و توانمندسازی اجتماعات و محله‌ها است. بر اساس مدل برای مقابله با جرم در سطح محله نمی‌بایست تنها به یک سری از عوامل یا برون‌داد توجه کرد، بلکه باید در سیاست‌گذاری جامع‌تر مجموعه‌ای از عوامل را در نظر گرفت و برای مقابله با جرم برنامه‌ریزی نمود. همچنین این مدل می‌تواند راهنمای پژوهش‌های تجربی باشد. محققان می‌توانند با استفاده از روش‌های مختلف مدل را در پژوهش‌های محله به‌کارگیرند و در ادامه

توان توضیحی آن را بالا ببرند. در جمع‌بندی مطالب ارائه‌شده فضایی نظری زیر به‌صورت فرضیه‌های اولیه برای مطالعه جرم در محله ارائه می‌شود. همان‌طور که گفته شد بخش‌های از این مدل به‌صورت جداگانه در پژوهش‌های گذشته به آزمون گذاشته‌شده‌اند و موردحمایت قرار گرفته است، اما مدل نیازمند مطالعه‌ای همه‌جانبه است که می‌تواند در دستور کار پژوهش‌های بعدی قرار بگیرد. این قضایایی نظری به شرح زیر هستند:

۱. هر چه میزان نابرابری‌ها به‌ویژه نابرابری فضایی، بخشی، جنسیتی و طبقاتی در جامعه بیشتر باشد در شهرها به‌ویژه کلان‌شهرها با محله‌های مواجهیم که اشکال مختلف ویژگی‌های ساختاری نامطلوب (به‌ویژه فقر ناپایداری مسکونی) را تجربه می‌کنند. این گزاره را می‌توان بیشتر بستر داد و استدلال نمود هر چه در جامعه نابرابری فضایی بیشتر باشد شکاف بین محله به لحاظ برخورداری از مواهب اجتماعی بیشتر است.

۲. هر چه سیاست‌های اجتماعی دولت‌های ملی و محلی به نفع برخی از اقشار و گروه‌های اجتماعی و برخی از محله‌های شهری باشد انتظار داریم در سطح شهرها با محله‌های مواجه باشیم که با اشکالی از شرایط ساختاری نامطلوب مواجه باشند.

۳. هر چه ویژگی‌های ساختاری نامطلوب محله بیشتر باشد میزان روابط اجتماعی در میان ساکنان محله (همسایگان) کمتر است. ذکر این نکته مهم است که روابط اجتماعی اشکال مختلفی دارد. در محله هم می‌تواند رابط اجتماعی قوی مبتنی بر روابط عاطفی و صمیمی وجود داشته باشد هم روابط ضعیف مبتنی بر آشنایی.

۳. هر چه ویژگی‌های ساختاری نامطلوب محله بیشتر باشد میزان قدرت فرهنگ در محله ضعیف‌تر است. در این پنداشت فرهنگ به ارزش‌ها اشاره می‌کند و قدرت فرهنگ به میزان ادراک ساکنان محله از پابندی سایر ساکنان به ارزش‌ها. اگر ادراک ساکنان مبتنی بر این باشد که پابندی سایر ساکنان محله به ارزش‌های متعارف ضعیف است آنگاه قدرت فرهنگ در محله ضعیف است.

۵. هر چه میزان روابط اجتماعی در میان ساکنان (همسایگان) محله کمتر باشد میزان قدرت فرهنگ در محله ضعیف‌تر است. برای اینکه فرهنگ قوی باشد باید ارزش‌های آن

در بین ساکنان محله بیان و روئیت شود، تضعیف و اختلال در روابط اجتماعی باعث می‌شود ساکنان محله کمتر ارزش‌های اجتماعی را اجرا کنند.

۶. هر چه میزان روابط اجتماعی در محله کمتر باشد میزان کارآمدی جمعی در محله کمتر است.

۷. هر چه میزان قدرت فرهنگ در محله کمتر باشد میزان کارآمدی جمعی در محله کمتر است. در این شرایط ساکنان کمتر ادراک می‌کنند که دیگران به ارزش‌های اجتماعی پایبند هستند لذا باعث می‌شود کمتر در مسائل محله از جمله جرم باهم مداخله کنند.

۸. هر چه بی‌نظمی در محله بیشتر باشد کارآمدی جمعی کمتر است. بی‌نظمی‌ها باعث احساس ترس می‌شوند. افزایش ترس باعث می‌شود شهروندان از فضاهای عمومی استفاده نکنند و از اتخاذ اقدامات محافظتی صرف‌نظر کنند. لذا کارآمدی جمعی که توسط ساکنان محله اعمال می‌شود کاهش می‌یابد. به نظر می‌رسد بین بی‌نظمی و کارآمدی جمعی رابطه حلقوی وجود داشته باشد یعنی کارآمدی جمعی نیز بر بی‌نظمی در محله اثرگذار است.

۹. هر چه ویژگی‌های ساختاری محله نامطلوب‌تر باشد و هر چه میزان تعامل و اعتماد ساکنان به نظام‌های اجرای قانون کمتر باشد میزان بدبینی قانونی و استفاده از استراتژی‌های جایگزین کنش‌های در محله بیشتر است. در این شرایط ساکنان محله کمتر به نهادهای قانون برای اجرای عدالت اعتماد دارند چراکه تجربه قبلی آنان نشان داده است که این نهادها قادر به اجرای قانون نیستند.

۱۰. هر چه ساکنان محله به‌ویژه کودکان و نوجوانان بیرون از منزل و در چارچوب‌های غیررسمی اجتماعی شوند میزان اجتماعی شدن آن‌ها غیر مؤثرتر است. اجتماعی شدن غیر مؤثر باعث تضعیف خود-کنترلی و رشد چارچوب‌های اخلاقی می‌شود که کمتر مانع مشارکت در فعالیت‌های مجرمانه می‌شوند.

۱۱. هر چه میزان کارآمدی جمعی در محله کمتر باشد میزان جرائم بیشتر است. کارآمدی جمعی حائز دو اثر موقعیتی و پایدار است. در اثر موقعیتی ساکنان محله با تشکیل شبکه‌های

اجتماعی و اقدامات علیه جرم از وقوع جرم جلوگیری می‌کنند. در اثرات پایدار ساکنان از طریق نظارت و مراقبت از کودکان در محله از مشارکت آنان در فعالیت‌های مجرمانه جلوگیری می‌کند که می‌تواند منجر به اجتماعی شدن مؤثر آن‌ها شود.

۱۲. هر چه میزان اجتماعی شدن ساکنان در محله غیر مؤثرتر باشد میزان مجرمان و لذا جرائم در سطح محله بیشتر است.

منابع

- ارشد، لیلی و درویش‌فرد، علی‌اصغر (۱۳۹۳). بی‌سازمانی اجتماعی و امکان شکل‌گیری آسیب‌های اجتماعی. پژوهش‌نامه مددکاری اجتماعی، ۱: ۱۰۳-۱۳۵.
- بنی فاطمه، حسین؛ عباس زاده، محمد و فاطمی، داود (۱۳۹۱). بی‌سازمانی اجتماعی و بزهکاری اجتماعی نوجوانان شهر تهران. مطالعات امنیت اجتماعی، ۳۱: ۳۶-۱۳.
- پاتنام، روبرت (۱۳۸۰). **دموکراسی و سنت‌های مدنی (تجربه ایتالیا و درس‌های برای کشورهای در حال گذار)**. ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: نشر روزنامه سلام.
- پروین، ستار؛ درویش‌فرد، علی‌اصغر (۱۳۹۴). خرده‌فرهنگ فقر و آسیب‌های اجتماعی در محلات شهری (مطالعه موردی محله هرندی). برنامه‌ریزی و توسعه اجتماعی، ۲۳: ۸۹-۵۱.
- پیران، پرویز (۱۳۹۶). نابرابری‌های فضایی و پیامدهای آسیب‌شناختی آن در ایران. در **همبستگی اجتماعی و نابرابری**. موسوی، میرطاهر. تهران: نشر آگاه.
- چلبی، مسعود (۱۳۹۱). **جامعه‌شناسی نظم، تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی**. تهران: نشر نی.
- صالحی، محمد؛ حاجی‌زاده، محمد و ابراهیمان، محمد (۱۳۸۹). آسیب‌شناسی اجتماعی منطقه حاشیه‌نشین عباس‌آباد نکا و ارائه راهکارهای عملی. مطالعات امنیت اجتماعی، ۲۲: ۱۳۶-۱۲۳.
- فرهادی‌خواه، حسین و رجایی سید عباس (۱۳۹۷). تحلیل فضایی تأثیر فضاهای بی‌دفاع شهری بر وقوع جرم سرقت (نمونه موردی: محله هرندی تهران). **مجله جغرافیای اجتماعی شهری**، ۲ (۱۳): ۶۸-۵۱.
- فیلد، جان (۱۳۸۵). **سرمایه اجتماعی**. ترجمه جلال متقی. تهران: نشر موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.

- قادری، صلاح‌الدین (۱۳۹۲). ارائه راهکارهای کنترل آسیب‌های اجتماعی در ناحیه فرح‌زاد. مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی شهر تهران.
- ----- (۱۳۹۴). گونه شناسی اجتماعی، فرهنگی و هویتی محلات شهر تهران و شناسایی الگوهای همسایگی و اجتماعات محلی. مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی شهر تهران.
- کلانتری، محسن؛ پوراحمد، احمد و ابدالی، یعقوب (۱۳۹۸). تحلیل فضایی بزهکاری در بافت‌های ناکارآمد شهری (مطالعه موردی: محله هرندی). پژوهش‌های بوم‌شناسی شهری، ۱۰ (۱۹): ۴۷-۶۶.
- کلمن، جیمز (۱۳۹۰). بنیادهای نظریه اجتماعی. ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- مصطفایی، یحیی؛ ترکی، فرزاد و فرهمند، مریم (۱۳۹۷). بررسی رابطه حاشیه‌نشینی و جرم در شهر کرمانشاه (مورد مطالعه جعفرآباد کرمانشاه). مطالعات پیشگیری از جرم، ۱۳ (۴۹): ۸۱-۱۱۴.
- Agnew, Robert A. (1999). a general strain theory of community differences in crime rates. **Journal of Research in Crime and Delinquency**, 36: 123-155.
- Anderson, Elijah. (1999). **Code of the street: Decency, violence, and the moral life of the inner city**. New York: W.W. Norton & Company.
- Brantingham, Paul and Brantingham Patricia. (2008). Crime pattern theory. In Wortley, Richard and Mazerolle (eds.), Lorraine. **Environmental Criminology and Crime Analysis**. Willan Publishing.
- Bursik, R. J. Jr. (1999). The informal control of crime through neighborhood networks. **Sociological Focus**, 32, 85-98.
- Bursik, Robert J. Jr. and Harold Grasmick. (1993). **Neighborhoods and Crime: The Dimensions of Effective Community Control**. New York: Lexington Books.
- Bursik, Robert J. Jr. (1998). Social Disorganization and Theories of Crime and Delinquency: Problems and Prospects. **Criminology**, 26: 519-551.
- Cullen, Francis. T & Agnew, Robert. (2006). **Criminological theory: Past to present**. New York: Oxford University Press.
- Gottdiener, Mark and Hutchison, Ray. (2011). **The new urban sociology**. Westview Press.

- Harding, David J. and Hepburn, Peter (2014). Cultural Mechanisms in Neighborhood Effects Research in the United States. **Social Urbana Rurale**, 103: 37–73.
- Hunter, Albert. (1985). Private, Parochial and Public Social Orders: The Problem of Crime and Incivility in Urban Communities. In **The Challenge of Social Control**, edited by G. Suttles and M. Zald. Norwood, NJ: Ablex.
- Kasarda, J. D. & Janowitz, M. (1974). Community attachment in mass society. **American Sociological Review**, 39, 328-39.
- Kirk, David S. and Papachristos, Andrew V. (2011). Cultural Mechanisms and the Persistence of Neighborhood Violence. **American Journal of Sociology**, 116:1190–233.
- Kornhauser, Ruth (1978). **Social Sources of Delinquency**. Chicago: University of Chicago Press.
- Kubrin, Charis E. & Weitzer, Ronald. (2003). New directions in social disorganization theory. **Journal of Research in Crime and Delinquency**, 40: 374–402.
- Newman, Oscar. (1996). **Creating Defensible Space**. u. s. Department of housing and urban development
- Newman, Oscar. (1972) **Defensible Space**, New York: Macmillan.
- Park, Robert & Burgess, Ernest (1925). **The City**. Chicago. University of Chicago Press.
- Pattillo, Mary E. (1998). Sweet Mothers and Gangbangers: Managing Crime in a Black Middle-Class Neighborhood. **Social Forces**, 76:747–74.
- Pattillo, Mary and Robinson, John N. (2017). Poor Neighborhoods in the Metropolis. In Brady, David and Burton, Linda M. (eds.), **The Oxford Handbook of the Social Science of Poverty**. London: oxford press.
- Sampson, Robert J. (2006a). How does community context matter? Social mechanisms and the explanation of crime rates. In Wikstrom Per-Olof H. & Sampson Robert J. (eds.), **The Explanation of Crime Context, Mechanisms, and Development**, Landan: Cambridge University Press.
- ---. (2012). **Great American City Chicago and the Enduring Neighborhood Effect**. University of Chicago Press
- Sampson, Robert J. and Jeffrey D. Morenoff. (1997). Ecological Perspectives on the Neighborhood Context of Urban Poverty: Past and Present. In Brooks-Gunn, G. J. Duncan and J. L. Aber. (eds.),

- Neighborhood Poverty.** New York: Russell Sage.
- Sampson, Robert J. and Laub, John H. (1993). **Crime in the Making: Pathways and Turning Points through Life.** Cambridge, MA: Harvard University Press.
 - Shaw, Clifford R. and Henry D. McKay. ([1942] 1969). **Juvenile Delinquency and Urban Areas.** Chicago: University of Chicago Press.
 - Sousa, W.H. and Kelling, G.L. (2006). 'Of Broken Windows, Criminology and Criminal Justice', in D. Weisburd and A. Braga (Eds) **Police Innovation: Contrasting Perspectives.** Cambridge: Cambridge University Press.
 - Sutherland, E.H. (1947). **Principles of Criminology.** 4th edition. Philadelphia: J.B. Lippincott.
 - Suttles, Gerald D. (1972). **The Social Construction of Communities.** Chicago: University of Chicago Press.
 - Swidler, Ann. (1986). Culture in Action: Symbols and Strategies. **American Sociological Review**, 51:273-86.
 - Warner, Barbara. D. (2003). The role of attenuated culture in social disorganization theory. **Criminology**, 41, 73-97.
 - Warner, Barbara, and Pamela Rountree. (1997). Local Social Ties in a Community and Crime Model: Questioning the Systemic Nature of Informal Social Control. **Social Problems**, 44:520-36.
 - Wilson, J.Q. and Kelling, G.L. (1982) Broken Windows: The Police and Neighborhood Safety. **Atlantic Monthly**, March: 29-38.
 - Wilson, William Julius. (1987). **The Truly Disadvantaged: The Inner City, the Underclass, and Public Policy.** Chicago: University of Chicago Press.
 - Wikström, P.O.H. (1990). Delinquency and urban structure, in P.O.H. Wikström (ed.) **Crime and Measures against Crime in the City,** Stockholm: National Council for Crime Prevention.
 - Wikstrom, Per-Olof & Sampson, Robert J. (2003). Social mechanisms of community influences on crime and pathways in criminality. In Benjamin B. Lahey, Terrie E. Moffitt & Avshalom Caspi (eds.), **Causes of Conduct Disorder and Serious Juvenile Delinquency.** New York: Guilford Press.

